

مناسبات الوس جغتای و ایلخانان در عهد آباقا خان (۶۸۰-۶۶۳ ق.)^۱

محسن رحمتی^۲

سمانه مرادی نژاد^۳

چکیده

از آنجا که قلمرو ایلخانان از دو سو با دیگر الوس‌های مغولی همسایه بود، مناسبات آنها با این الوس‌ها در تاریخ دوره حاضر از اهمیت فراوانی برخوردار است. در این میان، الوس جغتای به دلیل قرار گرفتن بر سر راه ارتباطی ایلخانان با دربار قآن بزرگ و همچنین دعاوی توسعه طلبانه در شرق ایران، روابط گسترده‌تری با ایلخانان داشت. به سبب آنکه این روابط رویکردی ستیزه آمیز و خصمانه به خود گرفت، مطالعه شرایط و زمینه‌هایی که روابط میان آنها را شکل داد، ضرورت دارد. الوس جغتای با وجود موقعیت جغرافیایی ویژه، دچار ضعف سیاسی شد و در نتیجه مورد تعرض دیگر الوس‌ها قرار گرفت. در پی آن، ایلات این الوس به دلیل ناتوانی در تأمین مایحتاج زندگی و کمبود مرتع و چراگاه برای احشام به تنگنا افتادند. موقعیت مناسب خراسان، تصرف آن ایالت را به عنوان راه خروج از مشکلات الوس در پیش چشم براق خان جغتایی جلوه‌گر ساخت. اما با واکنش آباقاخان، این تعرض با شکست مواجه شد و تا آخر عهد آباقاخان تکرار نگردید.

واژگان کلیدی: مناسبات، ایلخانان، آباقاخان، الوس جغتای

^۱ تاریخ دریافت مقاله: ۱۳۹۰/۹/۸ تاریخ پذیرش مقاله: ۱۳۹۰/۱۱/۱۹

^۲ استادیار گروه تاریخ دانشگاه لرستان - Email : mohsenrahmati45@gmail.com

^۳ دانشجوی کارشناسی ارشد تاریخ دانشگاه لرستان s.moradinejad@yahoo.com

مقدمه

فتوحات مغولان در زمان چنگیز خان، نواحی وسیعی از سرزمین‌های بین اقیانوس آرام تا شرق اروپا را در اختیار آنها قرار داد. وی طبق رسوم سنتی مغول در زمان حیات، این قلمرو را به شکل الو س هائی درآورد و بین فرزندان چهارگانه‌اش تقسیم نمود. در این میان، اراضی بین کوه‌های آلتائی در شرق تا رود جیحون در غرب، یعنی همه ایالات متصرفی قراختائیان در ترکستان (اعم از شرقی و غربی)، هفت آب و شهرهای ماوراءالنهر که تا آن زمان فتح شده بودند به عنوان یک الوس طبقه بندی گردید و به دومین پسر او جغتای داده شد که در عهد پدر امیر یاسا و مأمور نظارت بر اجرای قوانین مغولی بود. (شبانکاره‌ای، ۱۳۶۳: ۲۴۶ / رشیدالدین فضل الله، ۱۳۳۹: ۵۴۱) مرکز این قلمرو در آن زمان، شهر قُناس در منطقه هفت آب بود. (جوینی، ۱۳۷۵: ۲۲۶) در عهد فرمانروائی منگوقاآن، چهارمین خان بزرگ مغول فتح کامل ایران و بین‌النهرین بنا به دلایلی مورد توجه قرار گرفت و او برای اجرای آن، برادر خود هولاکو را فرستاد و به دیگر اولوس‌ها دستور داد تا با دادن سپاه وی را یاری رسانند. هولاکو در این اردوکنشی موفق شد ایران و بین‌النهرین را فتح کند و تا شام و کنار دریای مدیترانه پیشروی نماید. او با تصرف این مناطق حاکم بلامنازع ایران گردید و به رغم دستور منگوقاآن منوط به بازگشت وی پس از انجام فتوحات، شرایط حکومت مغول به گونه ای رقم خورد که او توانست حکومتی با نام ایلخانان در ایران بوجود آورد. (رشیدالدین فضل‌اله، ۱۳۳۹: ۶۸۷) حوادثی که پس از مرگ منگو قاآن در اردوی مرکزی مغول اتفاق افتاد، به نحوی باعث توقف و ماندگاری هولاکو در ایران و بنیاد گذاری سلسله ایلخانی گردید. قاآن بعدی، قوبیلای قاآن یرلیغ حکومت بر این نواحی را برای وی صادر کرد و مناطق بین جیحون تا مدیترانه را تحت فرمان او قرار داد. (همان: ۶۲۳) بدین ترتیب پنجمین حکومت یا الوس مغولی ایجاد گردید. اما با توجه به نفوذ و مداخلات الوس جغتای در امور خراسان و اینکه تشکیل حکومت ایلخانی در ایران با داعیه حکومت بر اراضی بین سند و جیحون تا مدیترانه در تعارض کامل با دعاوی آنها قرار داشت، بدیهی بود که این قضیه از سوی جغتائیان به رسمیت شناخته نشود.

اما از آنجا که با تشکیل حکومت ایلخانی، سنگ بنای مناسبات الوس جغتای با ایلخانان گذاشته شد، کالبد شکافی و بازکاوی مناسبات آنها در نخستین مراحل،

مناسبات الوس جغتای و ایلخانان در عهد آباقا خان (۶۸۰-۶۶۳ق) ۴۳

چگونگی آغاز این مناسبات و عوامل مؤثر بر آن در همان مراحل آغازین از اهمیت شایان توجهی برخوردار است و می‌تواند به فهم بهتری از سیاست خارجی و داخلی حکومت ایلخانی یاری رساند. نظر به همین مسأله، این مقاله ضمن تبیین مناسبات این دو حکومت در پی یافتن پاسخی روشن به این پرسش‌ها است که:

۱- مناسبات الوس جغتای با ایلخانان در چه شرایطی شکل گرفت؟

۲- چرا این مناسبات، رویکردی ستیزه‌گرایانه و خصمانه به خود گرفت؟

اگر چه تا کنون تحقیقات متعدد و مفصلی در باب تاریخ ایلخانان صورت گرفته است، اما بیشتر این تحقیقات معطوف به مسائل کلی‌تر تاریخ ایلخانان بوده است و چنین بحث جزئی را ذیل مسائل کلی و به اختصار مطرح نموده‌اند. (اشپولر، ۱۳۷۲: ۷۵-۷۳ / بویل، ۱۳۷۱: ۳۳۵-۳۳۸، گروسه، ۱۳۶۸: ۵۴۶-۵۴۷ / خیراندیش، ۱۳۷۹: ۱۹۲-۱۹۱) در سال‌های اخیر دو مقاله مستقل در مورد عوامل مؤثر بر مناسبات ایلخانان و جغتایان نوشته شده است که مؤلفین کوشیده‌اند فارغ از دوره زمانی، عوامل مؤثر بر این روابط را تا آخر عهد ایلخانان به صورت کلی دسته‌بندی نمایند. (عباسی-دهنوی، ۱۳۸۹: ۱۰۵-۸۱) در یکی از این مقاله‌ها که پژوهش مشترک مؤلفین است از توجه به برخی عوامل اساسی از جمله اختلافات داخلی آن الوس که ضمن هموار نمودن راه برای مداخله خوانین دیگر الوس‌های مغولی، ضعف سیاسی آن را به دنبال داشت و همچنین مسأله تجارت، اقتصاد شهری، محصولات کشاورزی و تأثیر آن بر این مناسبات غفلت شده است. در مقاله مشترک دیگری به شرح و تبیین مناسبات میان الوس جغتای با ایلخانان در عهد سلطان الجایتو پرداخته‌اند (همان، ۱۳۹۰: ۷۳-۹۲). اما با توجه به آنکه سرآغاز این مناسبات در اواخر دوره هولاگو و در عهد آباقاخان بوده است، بازکاوی و تبیین مناسبات میان آنها در این دوره به ویژه شرایط و زمینه‌هایی که به آغاز این مناسبات کمک کرد، ضرورت پیدا می‌کند.

زمینه‌های شکل‌گیری مناسبات

پیش از تشکیل و استقرار دولت ایلخانان در ایران، حکومت مغول حداقل به صورت ظاهری یکپارچگی خود را حفظ کرد و همه الوس‌های مغول با نظارت خان بزرگ احساس یگانگی می‌کردند. اما مقارن با تکوین استقرار دولت ایلخانی در ایران، این یگانگی مخدوش شد و بین الوس‌های مغول منازعاتی پیش آمد. از آنجایی که همسایه

شرقی ایلخانان، الوس جغتای و همسایه شمالی آن الوس جوچی بود که در این زمان قریب به دو دهه از تکوین آنها سپری شده بود، در مقابل دولت نوپای ایلخانان واکنش نشان دادند و مناسباتی ستیزه آمیز میان آن دو شکل گرفت و تداوم یافت. تا آنجا که به این بحث مربوط است برخی زمینه ها، عوامل و دلایل درونی در قلمرو الوس جغتای بود که آنها را به برقراری مناسبات با ایلخانان - آن هم از نوع ستیزه آمیز- ناگزیر می ساخت. به عبارت دیگر در این زمان، برخی شرایط سیاسی و اجتماعی خاص در قلمرو الوس جغتای وجود داشت که آنها را به منازعه با دولت نوپای ایلخانی وا می داشت.

الف) ضعف سیاسی الوس جغتای

مقارن با تشکیل ایلخانان، الوس جغتای از ضعف سیاسی شدیدی رنج می برد، به گونه ای که می توان آن را ناتوان ترین حکومت مغولی دانست. این امر خود معلول عوامل چندی بود که هر یک به شکل های مختلف تأثیر گذار ی داشت و برآیند همه آنها ضعف سیاسی این الوس بود.

توجه به حدود قلمرو الوس جغتای که از دامنه غربی کوه های آلتائی تا اطراف جیحون امتداد داشت و همه نواحی ترکستان (اعم از شرقی و غربی)، هفت آب و ماوراءالنهر را در بر می گرفت، موقعیت استراتژیک این الوس را نمایان می کند. چرا که الوس جغتای از طرف شرق همسایه چین و مغولستان بود و از طرف غرب و جنوب نیز مجاور الوس جوچی و قلمرو ایلخانان بود. بدین ترتیب این الوس حلقه اتصال بخش های شرقی و غربی مغول بود و استقرار خان بزرگ مغول در قراقروم و لزوم پیوند متقابل قآن با مغولان غرب یعنی الوس جوچی و قلمرو ایلخانی به این سرزمین جایگاه ویژه ای بخشیده بود. وجود مراتع سرشار در دامنه های غربی کوه های آلتائی و اطراف دریاچه بالخاش و تناسب کامل آن با زندگی ایلی مغول، همچنین قرار گرفتن بر سر راه ارتباطی پایتخت مغول با صفحات غربی قلمرو به موقعیت این الوس اهمیتی مضاعف می بخشید. به گونه ای که این ناحیه از برگزیده ترین بخش های امپراطوری مغول به شمار می رفت. توصیف و صاف که: "المالیغ نسبت به دیگر شهرهای مغول حکم مرکز را نسبت به محیط دایره دارد"، بیش از هر چیز گویای اهمیت استراتژیک این الوس است. (وصاف، ۱۳۳۸: ۱۲) این موقعیت خوب جغرافیایی به دو طریق معکوس بر سرنوشت الوس اثر گذاشت. در عین حال که موجب اهمیت استراتژیک آن بود، به ضعف سیاسی آن نیز منجر شد.

مناسبات الوس جغتای و ایلخانان در عهد آباقا خان (۶۸۰-۶۶۳ق) ۴۵

چرا که توجه همه خوانین و الوس‌های مغول را به خود جلب می‌کرد و بر عکس الوس جوچی و قلمرو ایلخانان که در حاشیه قرار گرفته بودند و همه چیز قلمروشان به خودشان تعلق داشت، با توجه به عبور شاهراه ارتباطی بخش‌های مختلف امپراطوری مغول از این الوس، آن را عمومیت داد و از تملک اختصاصی به فرزندان جغتای خارج ساخت. لذا این الوس، در مسیر عبور همه لشگریان بود و منابع مادی و معنوی آن به همه مغولان تعلق داشت و بیش از دیگر الوس‌ها متحمل هزینه‌های گزاف لشگرکشی‌ها می‌شد. همچنین این موقعیت استراتژیک با جلب توجه قدرت‌های رقیب برای غلبه بر این منطقه و در نتیجه پراکندگی هر چه بیشتر میان اعضای این الوس بر سرنوشت آن اثر گذار بود.

از مشکلات دیگر الوس جغتای وجود اختلافات داخلی بود که بلافاصله پس از مرگ جغتای در سال ۶۳۸ ق.^۱ بدان دچار شد. جغتای در زمان حیات و با موافقت اوگتای، نوه خود قراهولاکو را به جانشینی خود منصوب کرد و پس از وی قراهولاکو به عنوان خان اولوس جغتای شناخته شد. (جوینی، ۱۳۷۵: ۲۳۰ - ۲۲۸) اما گیوک قراهولاکو را عزل کرد و ییسو منگو، پسر جغتای و دوست خود را به جای وی گماشت. به گفته مورخان، ییسو منگو شرا بخوار و همواره مست بود و توان رسیدگی به امور اداری قلمرو را نداشت و الوس را همسرش توقاشی اداره می‌کرد. (جوینی، ۱۳۷۵: ۲۲۹-۲۱۰ / رشیدالدین فضل الله، ۱۳۳۹: ۵۴۴-۵۴۰) منگوقاآن پس از سرکوبی مخالفان جغتائی خود، باری دیگر قراهولاکو را به حکومت آن الوس تعیین کرد، اما قراهولاکو به زودی درگذشت و قاآن اداره اولوس جغتای را به مبارک شاه، فرزند خردسال وی با نیابت مادرش اورقینه واگذار کرد که تا حدود ۱۰ سال بعد این سمت را بر عهده داشت. (جوینی، ۱۳۷۵: ۲۳۰ / رشیدالدین، ۱۳۳۹: ۵۴۴) ریاست دراز مدت این دو بانو - در حدود دو دهه - بر جامعه ایللیاتی الوس جغتای که اساس آن بر قدرت و شمشیر استوار بود، به پراکندگی نیروی نظامی این الوس و در نتیجه ضعف سیاسی - نظامی آن منتهی

^۱ درباره زمان مرگ جغتای اتفاق نظر نیست. رشیدالدین فضل الله به صراحت مرگ وی را ۶۳۸ ق. و هفت ماه قبل از مرگ اوگتای قاآن می‌داند. (رشیدالدین فضل الله، ۱۳۳۹: ج ۱/۵۴۴) جوینی نیز مرگ اوگتای قاآن را در ۵ جمادی الاخر ۶۳۹ ق. ثبت کرده است که با توجه به مرگ جغتای در هفت ماه قبل از اوگتای، مرگ او را باید همان ذی القعدة ۶۳۸ ق. دانست. (جوینی، ۱۳۷۵: ج ۱/۱۵۸) اما میرخواند وفات جغتای را بعد از مرگ اوگتای و به سال ۶۴۰ ق. دانسته است (میرخواند، ۱۳۸۰: ج ۳/۳۹۰). جمال قرشی نیز این تاریخ را در ۶۴۲ ق. / ۱۲۴۵-۱۲۴۴ م. می‌داند. (نک: barthold, 1956: 118)

شد و راه را برای مداخله دیگر الوس‌ها در امور داخلی آن الوس باز کرد و بر دامنه این ضعف سیاسی افزود.

با مرگ منگو قاآن و آغاز رقابت میان قوبیلای قاآن و اریق بوکا، الوس جغتای نیز صحنه رقابت آن دو گردید. اورقینه، فرمانروای اولوس جغتای از اریق بوکا طرفداری کرد و از آنجا که قلمرو جغتای، پل ارتباطی بین مغولستان و چین با ایلخانان ایران به شمار می‌آمد، این امر می‌توانست به معنای قطع ارتباط بین ایلخانان و قوبیلای قاآن باشد. قوبیلای نیز که حفظ ارتباط با هولاکو و ایلخانان برایش اهمیت حیاتی داشت (وصاف، ۱۳۳۸: ۶۶)، نمی‌توانست این قضیه را تحمل کند. لذا برای ایجاد آشوب به نفع خود، ابیشقه پسر بوری و نوه جغتای را به اولوس جغتای گسیل داشت. (رشیدالدین فضل‌الله، ۱۳۳۹: ۵۴۴-۵۳۶) از آن طرف اریق بوکا که از اتحاد هولاکو و قوبیلای قاآن بر ضد خود می‌ترسید نیز تلاش می‌کرد در اتحاد با الوس جغتای، از ارتباط آن دو جلوگیری کند. لذا ضمن آنکه از دستیابی ابیشقه به هدف خود جلوگیری کرد؛ در مقابله با قوبیلای قاآن، الغو پسر بایدار و نوه جغتای را به آن الوس روانه کرد. (رشیدالدین فضل‌الله، ۱۳۳۹: ۶۲۲)

پس از الغو، مبارکشاه پسر قراهولاکو و اورقینه به عنوان خان اولوس جغتای معرفی گردید و او اولین نفر از نوادگان جغتای بود که مسلمان شد. (همان: ۵۴۶-۵۴۵ و ۵۳۹-۵۳۶) بدین سان برای نخستین بار، یک خان مغولی بدون معرفی از سوی قاآن بر تخت نشست. این امر به معنی مخالفت با سیادت عالییه قاآن بود و علاوه بر آنکه اقدام نامناسبی برای دیگر الوس‌های مغول بود، می‌توانست به عنوان یک حائل میان قاآن و ایلخانان عمل کند. قوبیلای قاآن نمی‌توانست ساکت بنشیند، لذا بُراق، پسر عموی بزرگ مبارکشاه یکی دیگر از شاهزادگان جغتای را به ترکستان فرستاد و در عین حال به او مأموریت داد تا ضمن مشارکت با مبارکشاه علاوه بر ضبط الوس جغتای از مخالفان، پیشروی الوس اوگتای و قایدو خان را نیز متوقف سازد. (همان: ۵۳۹-۵۳۶) بُراق، یرلیغی را که از قوبیلای گرفته بود، پنهان داشت و به تدریج بر دسته‌های مغولی استیلاء یافت و ضمن تصاحب خزانه الغو و اورقینه، مبارکشاه را کنار زد و جانشین او شد. (همان: ۵۴۶-۵۳۷) پس از آن طبق فرمان قاآن به مقابله با قایدو شتافت، اما از وی شکست خورد و در پی ناتوانی‌اش در حل مشکلات، ضعف سیاسی آن الوس همچنان تداوم یافت.

مناسبات الوس جغتای و ایلخانان در عهد آباقا خان (۶۸۰-۶۶۳ق) ۴۷

هر چه فاصله از زمان چنگیز بیشتر می‌گردید و نواحی مختلف بر قلمرو مغولان افزوده می‌شد، اعتقاد و تبعیت محض از قوانین مغولی و یاسای چنگیزی رنگ می‌باخت و در نتیجه بین نوادگان چنگیز خان اختلاف رخ می‌داد. نخستین بار، اختلاف نظر بین گیوک قآن و باتو خان الوس جوچی در اواخر دوران قآنی گیوک بود که اتحاد قلمرو و حکومت مغولی را به خطر انداخت، اما پیامدهای این قضیه پس از مرگ گیوک قآن در سال ۶۴۶ ق. نمایان گردید. (همان: ۵۷۱-۵۶۲). چنان که در قوریلتهای ۶۴۷ ق. با حمایت و نظر باتو خان، منصب قآنی از خاندان اوگتای منتزع شد و به خاندان تولوی منتقل گردید. این امر با اعتراض شدید نوادگان اوگتای مواجه شد (رشیدالدین فضل الله، ۱۳۳۹: ۵۸۴-۵۸۳ / جوینی، ۱۳۷۵: ۲۰۷-۲۰۶) و فرزندان جغتای از جمله بیسو منگو نیز به حمایت از آنها برخاستند. لذا جشن تاجگذاری قآن جدید، تا دو سال بعد انجام نشد و فقط در ۶۴۹ ق. / ۱۲۵۱ م. بود که قوریلتهای در قراقرم تشکیل شد و در آن، انتصاب منگوقآن را رسماً جشن گرفتند. نوادگان اوگتای هم به همراه حامیان خود و مسلحانه به قصد برپایی شورش به قوریلتهای آمدند. توطئه آنها کشف شد و گناهکاران دستگیر و اعدام گردیدند و یا به نواحی دور دست تبعید شدند. (جوینی، ۱۳۷۵: ۴۷-۳۹ / رشیدالدین فضل الله، ۱۳۳۹: ۵۸۸-۵۸۷) خوانین الوس جغتای نیز به جرم هواداری از توطئه گران، تحت تعقیب قرار گرفتند. چنانکه بیسو منگو و همسرش توقاشی به قراقرم احضار گردیدند و در آنجا کشته شدند. (رشیدالدین فضل الله، ۱۳۳۹: ۵۹۱) سپس در ادامه روند سرکوبی مخالفان، سپاه عظیمی را به طرف غرب روانه کرد تا نواحی شرقی الوس جغتای را تصرف نماید و با نیروهای اولوس جوچی حلقه‌ای ارتباطی ایجاد کند. (جوینی، ۱۳۷۵: ۵۳ / رشیدالدین فضل الله، ۱۳۳۹: ۵۹۲). این وضعیت نیز به ضعف سیاسی الوس جغتای کمک کرد.

با مرگ منگو قآن در اوایل سال ۶۵۷ ق. / ۱۲۵۹ م. دو برادرش بر سر جانشینی وی به رقابت با یکدیگر برخاستند و در سال ۶۵۸ ق. / ۱۲۶۰ م. برای نخستین بار در تاریخ امپراطوری، دو نفر همزمان ادعای قآنی نمودند. سپاه مستقر در چین نسبت به قویلی‌ای اظهار وفاداری کردند، در حالی که اریق بوکا، برادر کوچکتر در قراقرم خود را قآن خواند. (وصاف، ۱۳۳۸: ۱۱) اقدام اریق بوکا به دیگر خوانین جرأت و جسارت داد تا یاسای چنگیزی را با سرپیچی از خان بزرگ نادیده بگیرند. این امر، به ویژه به الوس‌های اوگتای و جغتای که در زمان منگو قآن صدمات فراوانی را متحمل شده بودند، فرصت داد تا بیشترین بهره برداری را برای احیای الوس از دست رفته خود داشته باشند.

بنا براین، قایدو نوه اوکتای با تمسک به این نکته که چنگیز خان در یاسای خود تأکید کرده است که « تا از نسل اوکتای طفلی رضیع در دایره احیا باشد از میان اولاد و نپییرگان مستحق وراثت تاج و رأیت شاهی و والی بر توالی اوامر و نواهی او باشد»^۱، خود را از قوبیلای برای قآنی سزاوارتر می‌دانست. (همان: ۶۶) از آنجا که قایدو توانائی مقابله با خان بزرگ قوبیلای را در خود نمی‌دید و از طرفی قلمرو الوس جغتای به آنها نزدیک بود و در این زمان ضعیف‌ترین الوس ها به شمار می‌آمد، کوشید تا الوس خود را با هزینه الوس جغتای بازسازی نماید.

پس از تسلیم اریق بوکا، الوس جغتای به سرکردگی الغو و ایلخانان ایران به سرکردگی هولاکو و بعد از وی آباقاخان به قوبیلای قآن مطیع شدند، اما الوس جوچی بدون موضع گیری رسمی در قبال قوبیلای، با الوس جغتای و با ایلخانان درگیر شد. (رشیدالدین فضل‌الله، ۱۳۳۹: ۶۲۳) از آنجا که الغو از طرف قآن مأموریت داشت تا از فعالیت‌های خودسرانه قایدو در هفت آب جلوگیری کند؛ قایدو نیز کوشید تا حول محور دشمنی مشترک به خان الوس جوچی نزدیک شده و با او علیه الوس جغتای متحد گردد. (رشیدالدین فضل‌الله، ۱۳۳۹: ۵۴۶-۴۴۷) پس از آنکه برکه، خان الوس جوچی را علیه الغو یاری داد، او نیز به قایدو کمک داد تا بورت کوچکی برای خود دست و پا نماید و بر یکی از حامیان الغو چیره شود. اگرچه سپاهیان الغو به تلافی این اقدام، اردوی او را در هم شکستند. اما مرگ الغو وی را نجات داد. (میرخواند، ۱۳۳۹: ۳۹۷۹) قایدو سپس با استفاده از ناآرامی‌های الوس جغتای، بخش وسیعی از آن الوس را در منطقه هفت آب و سرزمین‌های شرق رود سیحون زیر سلطه گرفت. (رشیدالدین فضل‌الله، ۱۳۳۹: ۵۴۸-۵۳۷) /وصاف، ۱۳۳۸: ۶۷) براق طبق یرلیغ قآن، برای باز پس گیری این ولایات دست به کار شد و به رغم پیروزی‌های اولیه در سال ۶۶۶ق. / ۱۲۶۸م. از سپاه متحد قایدو و منگو تیمور، خان اولوس جوچی در سواحل سیحون شکست خورد. این دو متحد با تحمیل

^۱ این قضیه در هنگام جلوس گیوک خان نیز مورد تأکید قرار گرفته بود. چنانکه گیوک رأی قوریلنای مبنی بر انتصاب وی به خانی را فقط با این شرط قبول کرد که پس از این قآنی بر اروق او مقرر باشد و به تصریح رشیدالدین، «همگنان باتفاق مجلکا دادند که تا از نسل تو گوشت پاره ای باشد که در پیه و علف پیچیده، سگ و گاو آن را قبول نکند، خانی بدیگری ندهیم» (رشیدالدین فضل‌الله، ۱۳۳۹: ج ۵۶۹/۱) اما بعدها در هنگام تحریر تاریخ سَرّی مغولان، این قضیه به شکل دیگری تغییر یافت که بر اساس آن چنگیز خان پیشگوئی کرده بود «بازماندگان اوگتای لیاقت سلطنت را نخواهند داشت. از این رو امپراطوری باید در اختیار بازماندگان فرزندان دیگر او قرار گیرد». (نک: بویل، ۱۳۸۰: ۱۰۸-۱۰۷)

مناسبات الوس جغتای و ایلخانان در عهد آباقا خان (۶۸۰-۶۶۳ق) ۴۹

یک قوریلتهای صلح به براق، در بهار سال ۶۶۷ق. / ۱۲۶۹م. بخش‌های وسیعی از اراضی الوس جغتای را بین خود تقسیم نمودند. (رشیدالدین فضل‌الله، ۱۳۳۹: ۷۴۷ / وصاف، ۱۳۳۸: ۶۸) به گفته منابع، همه منطقه هفت آب و ایالات شرق سیحون به الوس اوگتای و قایدو رسید و مراتع ماوراءالنهر را نیز به نسبت ۲ به ۱ بین خود تقسیم نمودند. بر این اساس که از مراتع ماوراءالنهر دو ثلث براق و الوس جغتای را باشد و ثلثی را نیز به قایدو و منگو تیمور، خان الوس جوچی بدهند. ظاهراً این ثلث را نیز از بخش غربی یعنی اطراف بخارا گرفته بودند که با دشت قیچاق و خوارزم یعنی قلمرو الوس جوچی پیوسته بود. (رشیدالدین فضل‌الله، ۱۳۳۹: ۷۴۹ / وصاف، ۱۳۳۸: ۶۹) بدین ترتیب، قایدو با حمایت الوس جوچی توانست به هزینه الوس جغتای و در بخشی از قلمرو او، الوس اوگتای را احیاء نماید. چنانکه از همه الوس عریض و طویل جغتای فقط ناحیه فرغانه، سمرقند و بخش کوهستانی حوضه علیای رود جیحون شامل ختلان و چغانیان برای براق و الوس او مانده بود.

ب) مشکلات اجتماعی و فقر اقتصادی الوس جغتای

الغو بسیاری از اعضای خاندان جغتای و هواداران آنها را به خود جلب کرد و قدرت الوس جغتائی را "از المالیغ تا کنجک و تالاس و کاشغر و کنار آب آموی" بازسازی کرد. (وصاف، ۱۳۳۸: ۱۲) از این فقره به خوبی پیدا است که او به تجدید سازمان الوس و سپاهیان آن پرداخت و پس از آن به اندازه کافی مقتدر شد و توان مقابله با دیگر الوس‌ها را در خود دید. افزون بر آن برای نخستین بار بعد از مرگ جغتای توانسته بود این الوس را به حد دیگر الوس‌ها برساند تا ادعای استقلال از هر دو مدعی قاننی؛ اریق بوکا و قوبیلای قان داشته باشد. اما همین بازسازی الوس و جمع‌آوری سپاهیان پراکنده که تعداد آن را حدود ۲۵۰ هزار نفر دانسته‌اند (وصاف، ۱۳۳۸: ۱۲) مشکلات اجتماعی و اقتصادی پنهان را آشکار ساخت.^۱ با توجه به شواهد و قراین به نظر می‌رسد که مهم‌ترین مشکلات به زندگی اجتماعی و معیشتی آنها یعنی کمبود چراگاه و

^۱ ماهیت این مشکلات و مسائل در آن زمان چندان روشن نبود و میزان آن نیز فراوان نبود. اما از اینکه الغو به خوارزم و تخارستان لشکر کشی کرد، می‌توان استنباط نمود که او مشکل الوس را دریافته بود و برای حل آنها قصد داشت با استفاده از نایسامانی موجود تا زمان تشکیل قوریلتهای و تعیین قان بعدی، قلمرو خود را توسعه داده باشد تا در هنگام قوریلتهای آن را رسمیت دهد. (رشیدالدین، ۱۳۳۹: ج ۶۲۵، ۱ / وصاف، ۱۳۳۸: ۱۲)

مراتع برای احشام از یک سو و تأمین مواد خوراکی، ابزار آلات رزمی و وسایل زندگی برای ایلات از سوی دیگر مربوط بود.

مغولان در پی تقید به یاسای چنگیزی که مطابق آن مغولان نباید در شهر سکنی گزینند^۱ به چادرنشینی علاقه داشتند و از سکونت در شهرها و روستاها بیزار بودند. الوس جغتای نیز به پیروی از شخص جغتای به یاسا وفادار ماندند و در نتیجه خوی تهاجمی و خشونت اولیه مغولی را بیشتر از دیگران حفظ کرده بودند (الیاس - راس، ۱۳۸۳: ۹۱) و این پایبندی به یاسا به شدت بر زندگی آنها تأثیر می گذاشت. الوس جغتای در قلب قلمرو مغولی واقع شده بود و راهی برای تداوم فتوحات در سرزمین‌های غیر مغولی نداشت. این امر به معنی بیکار شدن این نیروها بود و همچنین مدیریت این نیروی ایلپاتی بیکار، تأمین نیازهای آنها و ممانعت از تصادم شان با یکدیگر و با دیگر طبقات ساکن در الوس به عنوان یک معضل اساسی در الوس جلوه گر می شد. (رشیدالدین فضل الله، ۱۳۳۹: ۵۴۶)

زندگی ایللی نیز در مراتع موجود در کوهها و صحراها سپری می شد. در ابتدا بخش اعظم سپاهیان الوس جغتای به فتوحات مختلف رفته بودند و تعداد اندکی در مراتع الوس حضور داشتند، اما با آغاز خصومت نسبت به دیگر الوس‌ها، این سپاهیان پراکنده فراخوانده شدند و جمع آوری گردیدند. در این میان، کمبود چراگاه و مکان برای استقرار این ایلات چهره نمائی کرد. (رشیدالدین فضل الله، ۱۳۳۹: ۵۴۶ / سیفی هروی، ۱۳۸۵: ۳۲۸) با پیشروی قایدو و الوس جوچی در قلمرو جغتای علاوه بر چراگاههای ناحیه هفت آب و مرغزارهای شمال سیحون، حتی ثلث چراگاههای موجود در ماوراءالنهر - به ویژه در اطراف بخارا - نیز از آنها گرفته شد. (رشیدالدین فضل الله، ۱۳۳۹: ۷۴۹) بنا بر این، ایلات این الوس به شدت به تنگی جا و کمبود مراتع گرفتار شدند. به رغم سکوت پژوهشگران^۲، چنانکه معلوم است جامعه ایللی همواره برای تأمین

۱. به گفته حمدالله مستوفی "مغول را در شهر نشستن قاعده نیست و خلاف یاساق چنگیز خان است" (نک: بارتولد، ۱۳۶۶: ۱۲/ ۹۵۶) در متن تاریخ گزیده به تصحیح: عبدالحسین نوائی (چاپ تهران) چنین مطلبی نیست، اما بارتولد که از نسخه خطی این کتاب در موزه آسیائی به شماره ۱۵۳ استفاده کرده است، اعتقاد دارد که در آن نسخه (در ورق ۴۷۲) چنین مطلبی آمده است.

۲. عباسی - دهنوی (۱۳۸۹: ۸۶-۸۸) به خطا و فقط با استناد به الیاس - راس چنان سخن می گویند که گویا قلمرو الوس جغتای فقط ماوراءالنهر بوده است و تکلیف نواحی شرقی الوس در شرق سیحون و منطقه هفت آب که مرکز ثقل الوس قبل از غلبه براق بود را روشن نمی کند. از طرفی در بحث کمبود امکانات مادی الوس فقط کمبود چراگاه و علفخوار را ذکر کرده اند و از نیاز مبرم آنها به ابزار آلات و عدم کفاف تولیدات ماوراءالنهر به نیازهای آنها خبری بدست نمی دهند.

مناسبات الوس جغتای و ایلخانان در عهد آباقا خان (۶۸۰-۶۶۳ق) ۵۱

غلات - به منظور خوراک خود و احشام - و ابزار آلات به شهرها و طبقات یکجانشین احتیاج داشتند که از طریق تجارت و یا سلطه بر طبقات یکجانشین آن را فراهم می کردند. اینکه مغولان در مورد طبقات تجار، محترفه و یا ارباب حرف و پیشه وران شهری با نظر مساعد می نگرستند را (جوینی، ۱۳۷۵: ۱۰۸ / سیفی هروی، ۱۳۸۵: ۱۴۱) به طور اصولی باید در رابطه با نیاز شدید آنها به تولیدات این طبقه، اعم از انواع البسه و منسوجات و یا انواع ابزار آلات مانند جنگ افزار و غیر آن در نظر گرفت. تا وقتی که سرزمین مغولان یکپارچه بود و همه الوس ها مطیع خان بزرگ بودند، محصولات ارباب حرفه ها و دیگر طبقات یکجانشین به شکل یکسان به سپاه مغول می رسید، زیرا همه امکانات در اختیار خان بزرگ بود و او نیز بین رعایای مغولی خود تقسیم می کرد. اما پس از اختلاف و جدائی میان مغولان، به ویژه عصیان الوس های جغتای و اوگتای، این دو الوس از امکانات خان بزرگ محروم شدند و خود باید نسبت به تأمین مایحتاج شان اقدام می کردند.

چنانکه گذشت، الوس اوگتای با استقرار در بخشی از الوس جغتای خود را در تأمین مایحتاج بر این الوس تحمیل کرده بود. زندگی ایلی مغولی و بی اعتنائی آنها به کشاورزی و زندگی شهری در طول نیم قرن گذشته و استقرار گسترده ایلات مغولی در بخش شرقی الوس جغتای یعنی منطقه هفت آب، به انحطاط زندگی یکجانشینی و زوال کشاورزی و زندگی مدنی در آن منطقه منجر شد. در نتیجه در قلمرو وسیع الوس جغتای، زندگی شهری و مدنی و مراکز شهری به معنی واقعی آن که مرکز تجمع ارباب حرفه ها و صاحبان پیشه و صنایع باشد، فقط به ماوراءالنهر محدود شده بود. از سوئی دیگر مهم ترین مواد غذایی مورد استفاده مغولان و همچنین علوفه احشام و دواب آنها باید از کشاورزی به دست می آمد که مغولان خود بدان علاقه ای نداشتند و منحصرأً توسط روستائیان و یکجانشینان تأمین می شد. در پی کاهش کشاورزی در هفت آب این امر نیز به ماوراءالنهر محدود شده بود. در این زمان با غلبه الوس اوگتای بر بخش وسیعی از الوس جغتای و همچنین تعرضات و پیشروی های الوس جوچی در اطراف سیحون به حوزه الوس جغتای، هر سه الوس برای تأمین نیازهای صنعتی و کشاورزی خود به شدت به ماوراءالنهر چشم دوخته بودند. طبیعی بود که در چنین وضعیتی، تولیدات کشاورزی و صنعتی ماوراءالنهر نیز کفاف نیازهای آنها را نداشته باشد. در نتیجه هر کدام که غلبه می یافتند با اجرای فشار و زور بر اهالی ماوراءالنهر، مایحتاج خود را از

آنها می‌گرفتند. (رشیدالدین فضل الله، ۱۳۳۹: ۵۴۶ /وصاف، ۱۳۳۸: ۶۸-۷۱) اهالی ماوراءالنهر - اعم از کشاورزان، بازرگانان و ارباب حرفه‌ها - که زیر بار این قبیل اعمال و رفتارهای لگام گسیخته و خشن از هستی ساقط شده بودند، جلای وطن نمودند و از ماوراءالنهر کوچ کردند. در نتیجه، آنجا به "ولایتی خراب و نامزروع" تبدیل شد. (رشیدالدین، ۱۳۳۹: ۷۴۹) این وضعیت چنان اوضاع را آشفته کرد که خوانین مغول نیز متوجه آن گردیدند و برای ممانعت از تداوم این روند دست به کار شدند. در نتیجه در سال ۶۶۵ق. هنگامی که براق برای تأمین هزینه‌های نبرد با الوس اوگتای به سمرقند و بخارا رفت و قصد غارت آنجا را داشت، قایدو خان به رغم آنکه پیروز میدان بود، به منظور جلوگیری از این اقدام درخواست صلح نمود. زمانی که براق، قایدو و دیگر شاهزادگان این دو الوس و همچنین نمایندگان الوس جوچی گرد آمدند، ماده اصلی توافق آنها در وهله اول این بود که "همه آنها در بیابان‌ها و کوهها ساکن باشند و هیچ کدام از آنها پیرامون شهرها نگردند" و در گام بعدی، مسعود بیگ یلواج را مأمور ساختند که با جلب یکجانشیان ماوراءالنهر و اقدامات لازم، مقدمات تجدید عمارت و آبادانی ماوراءالنهر و شهرها و روستاهای آن را فراهم سازد. (رشیدالدین، ۱۳۳۹: ۷۴۹)

تجارت یکی دیگر از راههای تأمین مایحتاج مغول بود. از این نظر، مغولان به تجار و تجارت بسیار علاقه‌مند بودند. چنانکه حتی می‌توان یکی از دلایل اصلی ایلغار مغولان به نواحی مختلف جهان آن روز را تلاش برای در اختیار گرفتن بخش وسیع‌تری از جاده‌های تجاری دانست. (بارتولد، ۱۳۶۶: ۸۲۳ /گروسه، ۱۳۶۸: ۸۰). از مهم‌ترین راههای تجاری این زمان، راههای ابریشم و ادویه بودند. از آنجا که بر اثر خرابی مرو و بلخ، جاده تجاری بین ایران و چین به هرات مایل شده بود و از آنجا به بدخشان و کاشغر می‌رفت؛ راهی که از مرو به آمل الشط، بخارا، سمرقند، تاشکند و بلاساغون و از آنجا به چین می‌رفت به یک جاده فرعی مبدل گشت و از تعداد مسافران آن مسیر کاسته شد. در نتیجه الوس جغتای از مسیر تجاری بر کنار ماند و سهم اندکی از جاده تجاری را داشت. (marcopolo, 1946: 90-96 / بارتولد، ۱۳۰۸: ۹۷) و این قضیه نیز به فقر اقتصادی الوس جغتای کمک می‌کرد.

تصریح مورخان به اینکه دربار ایلخانی برای ممانعت از تداوم حملات جغتائیان تصمیم به خرابی هرات گرفت، مؤید آن است که یکی از مهم‌ترین دلایل لشگرکشی براق، نه فقط تصاحب چراگاه بادغیس که رفع نیازهای مادی نیز بوده است. در نتیجه در

مناسبات الوس جغتای و ایلخانان در عهد آباقا خان (۶۸۰-۶۶۳ق) ۵۳

این زمان، الوس جغتای همان طور که از نظر سیاسی ضعیف‌ترین الوس بود، از نظر اقتصادی نیز فقیرتر از دیگر الوس‌ها به شمار می‌آمد. با چنین مشکلاتی که الوس جغتای با آن دست به گریبان بود، تنها راه حل حمله به نواحی خارج از الوس بود. بدین ترتیب، اهدافی را که می‌توانست در ورای این حمله نهفته باشد، به شکل زیر می‌توان دسته بندی کرد:

- ۱- دسترسی به یک کانون فتح نشده جهت تداوم فتوحات
- ۲- در اختیار گرفتن سطح وسیع‌تری از مسیرهای تجاری
- ۳- تصاحب چراگاه و علفخوار
- ۴- تصرف برخی نقاط شهری به عنوان مرکز فعال تجاری و صنعتی

ج) جاذبه‌های اجتماعی - اقتصادی خراسان

با توجه به موقعیت جغرافیائی الوس، نواحی جنوبی مناسب‌ترین مکان برای این حمله بود. براق نیز در ابتدای غلبه خود بر الوس برای حل این مشکلات به ختن حمله کرد (رشیدالدین فضل الله، ۱۳۳۹: ۵۳۷) تا با تسلط بر آن منطقه که در جنوب کاشغر قرار داشت، بر بخشی از مسیر تجاری بین ایران و چین در اطراف کاشغر و بدخشان تسلط داشته باشد. اما این امر او را رو در روی قویبیلای قآن قرار داد و به رغم سکوت منابع، تصور می‌رود که قآن او را از آنجا عقب رانده و ختن را باز پس گرفته باشد، در نتیجه فقط حمله به خراسان باقی مانده بود.

ایالت خراسان به عنوان یکی از بزرگترین ایالات قلمرو ایلخانی، ویژگی‌هایی داشت که می‌توانست مغولان الوس جغتای را به خود جذب کند. نخستین ویژگی اش همسایگی با سرزمین فتح نشده هند بود. این ایالت در قسمت جنوب شرقی خود در اطراف غزنین و زمین داور، با بخش‌های غربی شبه قاره هندوستان مجاور بود (مستوفی، ۱۳۶۲: ۱۴۶-۱۴۲) و مطابق آنچه که یک قرن و نیم بعد، اعقاب این الوس به سرکردگی بابر انجام دادند، غلبه بر این بخش از خراسان می‌توانست الوس جغتای را با یک کانون ثروتمند و وسیع غیر مغولی برای تداوم فتوحات خود ارتباط دهد.

همچنین بادغیس منطقه کوهستانی مثلث شکلی که بین هرات، بلخ و سرخس قرار داشت با مراتع سرشار، منطقه کاملاً متناسبی با زندگی ایلی و دامپروری به شمار می‌رفت. همسایه شرقی بادغیس نیز ناحیه کوهستانی غور و غرجستان بود که آن نیز

ویژگی‌های طبیعی بادغیس را به تمام و کمال - و حتی پررنگ‌تر - دارا بود. چنانکه مراتع غنی و سرسبز این دو ناحیه - به ویژه بادغیس - توجه مغولان را در همان آغاز به خود جلب کرد.^۱

در این زمان، بسیاری از دستجات مغول از جمله ایلات قراوناس در این مراتع غنی و سرشار مستقر شده بودند (رشیدالدین، ۱۳۳۹: ۸۷۹ - ۸۷۶، ۸۸۲ / سیفی هروی، ۱۳۸۵: ۳۹۹-۳۹۸) و با استفاده از امکانات آن می‌توانستند در این نواحی احشام فراوانی را نگهداری کنند. (رشیدالدین، ۱۳۳۹: ۷۹۲) با توجه به لزوم جابجائی فصلی این ایلات، همچنین ویرانی شهرهای بلخ، مرو، طالقان و دیگر نواحی شهری پیرامون آنها می‌توان تصور کرد که از طریق بادغیس می‌توانستند در همه اراضی شرق خراسان تا کرانه رود آموی تردد داشته باشند. (وصاف، ۱۳۳۸: ۳۶۸) این منطقه با این ویژگی‌ها به شدت مورد توجه ایلات الوس جغتای بود و می‌توانست مشکلات مربوط به کمبود چراگاه آنها را حل کند. (سیفی هروی، ۱۳۸۵: ۳۴۱ / رشیدالدین، ۱۳۳۹: ۷۵۴ - ۷۵۱)

ویژگی دیگر این ایالت، وجود اقتصاد شهری فعال بود. با اینکه شهرهای این ایالت در نخستین ایلغار مغولان ویران و نابود شدند، اما ایلخانان در دو ربع غربی و جنوبی یعنی هرات و نیشابور، اجازه بازسازی ویرانی‌های اولیه را دادند و خود نیز اقدامات عمرانی چندی در آنجا انجام دادند. (مستوفی، ۱۳۶۲: ۱۵۰ / رشیدالدین، ۱۳۳۹: ۹۰۲ و ۸۶۵). اگر چه میزان این آبادانی‌ها با دوره پیشین قابل قیاس نبود، ضمن آنکه کرسی این ربع یعنی نیشابور در طول دوره نامسلمانی ایلخانان، جدای از تاخت و تاز مغولان از صدمه زلزله نیز آسیب فراوان دید. (ابن فوطی، ۱۳۵۱: ۳۶۰ / رشیدالدین، ۱۳۳۹: ۷۷۹ / مستوفی، ۱۳۶۲: ۱۴۸)

با تلاش ایلخانان، برخی از صنایع همچون فلزکاری، تذهیب و نقاشی، نساجی، کاشی، سفال و خزف سازی و جز آن مورد حمایت واقع شدند و حتی در مواردی از نظر کیفیت به اوج ظرافت خود رسیدند. (زکی محمد حسن، ۱۳۶۳: ۲۶۳-۲۶۲) صنعت نساجی و کارگاههای بافندگی و نساجی که به طور ویژه مورد حمایت مغولان قرار داشت، در چندین شهر و منطقه دایر بود و تا آخر عهد نامسلمانی ایلخانان به فعالیت خود ادامه دادند. از جمله آنها کارخانه‌های پارچه بافی و نساجی در نیشابور، توس و

^۱. با استناد به استقرار کدبوقا، هولاکو (جوینی، ۱۳۷۵: ج ۳/۱۰۰) و طائر بهادر در بادغیس. (جوینی، ۱۳۷۵: ج ۲/۲۲۱؛ جوزجانی، ۱۳۶۳: ج ۲/۱۶۳)

مناسبات الوس جغتای و ایلخانان در عهد آباقا خان (۶۸۰-۶۶۳ق) ۵۵

اسفراین بود که مورد توجه خاص ارغون خان (حک: ۶۹۰-۶۸۳ ق.) قرار داشتند. (رشیدالدین فضل الله، ۱۳۳۹: ۷۹۲) اگر در نظر گرفت که به قول مورخان، اوکتای قاآن اجازه تجدید عمارت هرات را در رابطه با فعالیت پارچه بافان آن شهر داده بود و به آنها اجازه داد تا به شهر خود بازگردند و به تولید پارچه بپردازند، (اسفزاری، ۱۳۳۸: ۱۰۹-۱۰۸ / سیفی هروی، ۱۳۸۵: ۱۴۴-۱۴۱) آن گاه می توان گفت که هرات یکی دیگر از این مراکز عمده صنعتی در عهد ایلخانان بوده است، به ویژه آنکه آباقاخان نیز در سال ۶۶۳ ق. در آنجا یک کارخانه و بازار بنا نهاد. (فصیح خوافی، ۱۳۳۹: ۳۳۴)

همچنین عبور جاده های ابریشم و ادویه به مقصد چین و هند از این ایالت انجام می گرفت و در نتیجه به رونق بیش از پیش تجارت آن ناحیه کمک می کرد. چنانکه گفته شد به دنبال خرابی مرو، جاده ابریشم حالا به سوی هرات متمایل شده بود و از این طریق بخش اعظم تجارت با هند و چین در خراسان متمرکز شده بود. (بارتولد، ۱۳۰۸: ۱۰۷-۱۰۶)

کشاورزی که هنوز اساس اقتصاد خراسان را تشکیل می داد، به ویژه در اطراف هرات و نیشابور از رونق خاصی بهره مند بود و محصولات کشاورزی فراوانی تولید می شد. (مستوفی، ۱۳۶۲: ۱۵۳-۱۵۲) بنابراین خراسان با داشتن مراتع غنی، مراکز صنعتی و پیشه وری فعال و کشاورزی و تجارت پر رونق، یکی از مناطقی بود که به شدت مورد توجه الوس جغتای واقع شد و غلبه بر همه یا بخشی از آن به عنوان راه حل مشکل الوس در نظر گرفته شد. البته در این میان از تحریکات قایدو نباید غافل بود. او که با غلبه بر بخشی از الوس جغتای بر مشکلات آن الوس افزوده بود، هم به خاطر رهائی از مشکلات اقتصادی مشترک با الوس جغتای، هم برای رهائی از انتقام جوئی آن الوس و هم برای گرفتن انتقام خود از فرزندان تولوی به تحریک آنها برای حمله به قلمرو ایلخانان پرداخت. (رشیدالدین، ۱۳۳۹: ۷۴۹ / و صاف، ۱۳۳۸: ۷۱-۷۰)

بهانه های الوس جغتای برای نبرد با ایلخانان

به رغم فراهم شدن زمینه ها، الوس جغتای برای آغاز نبرد با ایلخانان به دستاویزها و بهانه هایی نیاز داشت که به طریق زیر از آنها بهره مند شد:

۱- ابهام مرزها

زمانی که چنگیز خان قلمرو خود را بین فرزندان چهارگانه‌اش به عنوان الوس تقسیم می‌کرد، ایران به طور کامل فتح نشده بود و در قسمت غربی، منطقه مشخصی را به عنوان مرز سرزمین‌های جغتائی تعیین نکرده بود. هنگامی که منگوقاآن در ۶۵۱ ق. هولاکو را به فتح غرب فرستاد، دستور داد از جیحون تا اقصی بلاد مصر همه را مطیع گرداند. (رشیدالدین فضل الله، ۱۳۳۹: ۶۸۶) و نیز "دستور داد تا آغروق و خانواده خود را جا گذاشته و بعد از فتح این نواحی به مغولستان بازگردد." (همان: ۶۸۷) اگر چه ایران در عصر منگوقاآن فتح شد، اما پیش از آنکه او فرصت به دست آورد که تکلیف آن را روشن نماید از دنیا رفت و جانشین وی قوبیلای قاآن بود که در سال ۶۶۱ ق. در حکمیت میان هولاکو و الغو، جیحون را مرز بین قلمرو آنها تعیین کرد و تشکیل حکومت ایلخانی را رسمیت داد. (رشیدالدین، ۱۳۳۹: ۷۳۳) با اینکه جیحون خود مرز طبیعی مستحکمی بود که حدودش روشن بود و سؤال برانگیز نبود؛ با این حال چنین تصمیم‌های حیاتی در قوریلتهای با حضور اکثریت اعضاء گرفته می‌شد و این اقدام در زمانی صورت می‌گرفت که خانی خود قوبیلای قاآن با مخالفت برادر کوچکترش اریک بوقا مواجه شده بود و چون فرمانروایان الوس جغتای در مخالفت با قوبیلای جزو دسته اریک بوقا بودند، طبیعی بود که این دستور را قابل اعتناء ندانند و گویا در اعتراض به این امر بود که نخستین تعرضات از سوی آن الوس به نواحی جنوب جیحون صورت گرفت. (وصاف، ۱۳۳۸: ۱۲) حتی پس از تسلیم شدن اریک بوقا و مسلم شدن مسند قاآنی برای قوبیلای، خوانین الوس جغتای و خان الوس اوگتای، او را به رسمیت نشناختند و با وی در ترکستان شرقی درگیر شدند. بدین ترتیب، طبیعی بود که این مرز را مورد پذیرش قرار ندهند و با استناد به فقدان این مرزها در گذشته خواهان عبور از جیحون باشند.

۲- استیلای سنتی بر خراسان

اولین حضور جغتائیان در خراسان به حضور جغتای در نخستین ایلغار مغول باز می‌گردد که از سوی پدر، مأمور تعقیب سلطان جلال‌الدین خوارزمشاه و تخریب نواحی مرزی هند برای ممانعت از بازگشت وی گردید. (جوزجانی، ۱۳۶۳: ۱۲۶ / جوینی، ۱۳۷۵: ۱۱۲-۱۰۸) با اینکه تکلیف خراسان و نواحی جنوب جیحون در تقسیم الوس‌های

مناسبات الوس جغتای و ایلخانان در عهد آباقا خان (۶۸۰-۶۶۳ قق) ۵۷

چنگیزی مشخص نشده بود، اما آن منطقه تحت اداره شهنه‌ای که مستقیماً از سوی قآن منصوب می‌شد، قرار داشت (گروسه، ۱۳۶۸: ۵۶۶-۵۶۵). با این حال با توجه به ماهیت ایلپاتی حکومت مغولی، شاهزادگان دیگر الوس‌ها به ویژه الوس جوچی و جغتای در امور آنجا مداخله می‌کردند. نوع برخورد جغتائیان با گرگوز، شهنه منصوب قآن در خراسان و اعدام وی به جرم عدم اطاعت محض از آنها (جوینی، ۱۳۷۵: ۲۴۲-۲۳۹) نشان می‌دهد که جغتائیان تا پیش از تشکیل حکومت ایلخانی در خراسان نفوذ بسیار داشتند و آنجا را ملک خود می‌دانستند. (سیفی، ۱۳۸۵: ۱۶۴-۱۶۰ و ۱۷۳-۱۷۲/ اسفزاری، ۱۳۳۸: ۱۲۲-۱۱۸) اما با تشکیل این حکومت از نفوذ آنها نیز در این منطقه کاسته شد و حتی کاملاً از بین رفت (جوزجانی، ۱۳۶۳: ۱۸۹/ رشیدالدین فضل‌الله، ۱۳۳۹: ۵۲۵-۵۱۰/ اسفزاری، ۱۳۳۸: ۴۱۳) و جغتائیان که تا این زمان آزادانه به خراسان آمد و شد می‌کردند، اکنون با محدودیت‌های فراوانی روبرو شدند و این امر برای آنها قابل هضم نبود و به راحتی نمی‌توانستند به خود بقبولانند که خراسان را از دست داده‌اند.

۳- غلبه سنتی بر ایلات قراوناس

قراوناس بخشی از سپاه مغولی بودند و از ترکیب چند ایل مغول به وجود آمده بودند (جوینی، ۱۳۷۵: ۹۰) که پژوهشگران آن را تحت عنوان تشکیلات نظامی تاما طبقه بندی می‌کنند. (مورگان، ۱۳۸۰: ۱۱۵) چنگیز خان در تعقیب سلطان جلال‌الدین خوارزمشاه تا کرانه رود سند و مرزهای هندوستان پیش رفت، اما امکان و فرصت عبور از سند را نیافت و در هنگام مراجعت به هر چهار فرزند خود دستور داد تا یک هزاره از سپاه خود را برای ممانعت از بازگشت جلال‌الدین و محافظت مرزهای هند اعزام دارند. (جوزجانی، ۱۳۶۳: ۱۴۶-۱۲۶/ و صاف، ۱۳۳۸: ۱۲/ شبانکاره ای، ۱۳۶۳: ۲۳۹) از روایات مورخان برمی آید که این روند را جانشین وی اوگتای قآن ادامه داد و گروهی از مغولان را همچنان مأمور حفظ مرزهای مجاور هند و پیشروی به سوی آن نواحی کرد. (جوزجانی، ۱۳۶۳: ۱۵۹-۱۵۳/ اسفزاری، ۱۳۳۸: ۳۶۰) با توجه به ماهیت بنیچه‌ای سپاه اعزامی، اعضای هر چهار خاندان چنگیزی در آن مشارکت داشتند و خود را ملزم به تقویت آن می‌شمردند. (سیفی هروی، ۱۳۸۵: ۲۰۷) اگرچه این سپاه از سوی قآن مأمور شده بودند و باید تابع شخص قآن باشند، اما با توجه به ماهیت تامایی این

سپاهیان و حضور بخش‌هایی از دستجات مغولی الوس جوچی و جغتای در آن، رأی و نظر خوانین آن دو الوس نیز در میان این سپاهیان نافذ و مطاع بود. (سیفی هروی، ۱۳۸۵: ۲۹۴-۲۹۳ و ۱۶۴-۱۶۰/اسفزاری، ۱۳۳۸: ۱۲۲-۱۱۸)

با آمدن هولاکو به غرب، طبق فرمان قآن همه این تشکیلات تامایی و برخی از شاهزادگان الوس جغتای و جوچی^۱ نیز تحت تابعیت هولاکو خان قرار گرفت. (جوزجانی، ۱۳۶۳: ۱۸۹/ جوینی، ۱۳۷۵: ۹۱/ ابن عبری، ۱۳۷۷: ۳۶۳/ همو، ۱۹۸۶: ۲۹۸) حضور جمع قابل توجهی از افراد الوس جغتای در تشکیلات قراوناس زمینه‌ای را فراهم کرد که خوانین الوس جغتای با طرح ادعای رهبری بر این سپاه، داعیه مالکیت بر مراتع و مکان استقرارشان در بادغیس و خراسان را نیز داشته باشند. (رشیدالدین، ۱۳۳۹: ۵۳۸) اگر چه از اواخر حکومت هولاکو، بخشی از قراوناس به سرکردگی نگودر علیه ایلخان عاصی شدند و به نگودریان مشهور گردیدند. (همان: ۷۹۳-۷۷۳ و ۷۹۲)

آغاز منازعات

نخستین تعرض الوس جغتای به قلمرو ایلخانان در زمان الغو صورت گرفت. او پس از تحکیم سلطه خود بر الوس، سپاهیان را مأمور کرد تا از جیحون گذر کنند و بر سپاهیان مغولی مأمور حفظ سرحدات هند، اعمال قدرت و نفوذ نمایند. (وصاف، ۱۳۳۸: ۱۲) در حالی که به موجب فرمان منگو قآن، سرکردگی این نیروها از زمان اعزام هولاکو به ایران، به وی سپرده شده بود. (جوینی، ۱۳۷۵: ۹۱) متأسفانه از واکنش هولاکو به این اقدام که آشکارا حاکمیت او بر شرق خراسان را نقض کرده بود و نادیده می‌گرفت، اطلاعی در دست نیست. اما احتمال می‌رود به خاطر درگیری با الوس جوچی (رشیدالدین فضل‌الله، ۱۳۳۹: ۷۳۱) و عدم تمایل به گشایش جبهه دیگری علیه خود این اقدام الغو را بی پاسخ گذاشته باشد.

اندک زمانی بعد نیز، هم الغو و هم هولاکو با فاصله کوتاهی از یکدیگر از دنیا رفتند و ادامه روابط را برای جانشینان خود گذاشتند. با توجه به تداوم درگیری و منازعه

^۱ سه نفر از آنها عبارت بودند از: بلغان (فرزند شیبان فرزند جوچی) و توتار (فرزند مینکقدور فرزند بووال فرزند جوچی) و قولی (فرزند آورده فرزند جوچی)

مناسبات الوس جغتای و ایلخانان در عهد آباقا خان (۶۸۰-۶۶۳ق) ۵۹

آباقاخان با الوس جوچی، طبیعی بود که آباقا خان در طی سال‌های نخستین حکومتش، نتواند که اقدامی علیه الوس جغتای انجام دهد. الوس جغتای نیز به خاطر درگیری‌هایی که پس از مرگ الغوی پیش آمده بود، توان تداوم تعرض به قلمرو ایلخانی را نداشتند. اما با استیلای همه جانبه براق بر الوس جغتای در سال ۶۶۶ ق. تعرض به قلمرو ایلخانی اجتناب ناپذیر می‌نمود که در پی واکنش تند آباقاخان علیه آنها، این تعرض به نخستین درگیری میان ایلخانان و اولوس جغتای منجر شد.

براق، پس از هماهنگی با قایدو و تحت تأثیر القانات او، تصمیم گرفت که به خراسان حمله کند و در راستای این هدف مسعود بیگ پسر محمود یلواج را که از جانب وی حکومت ماوراءالنهر را داشت به سفارت نزد آباقا فرستاد. این سفارت به ظاهر برای انجام مراتب دوستی و در باطن اما، برای شناسائی راه‌های بین ماوراءالنهر و خراسان و گردآوری اطلاعات لازم برای براق بود. (همان: ۷۴۵)^۱ آباقا مقدم مسعود بیگ را گرامی داشت و به افتخار حضور او میهمانی ترتیب داد. مسعودبیگ با مهارت سفارت خود را به پایان رساند و همین که از بدگمانی درباریان ایلخان نسبت به خود آگاهی یافت، با عجله به ماوراءالنهر بازگشت. (رشیدالدین فضل الله، ۱۳۳۹: ۷۴۵/مستوفی، ۱۳۶۴: ۵۹۱) آباقاخان، افرادی را به تعقیب مسعود بیگ فرستاد، اما مسعود توانست به سلامت به ماوراءالنهر باز گردد. (رشیدالدین فضل الله، ۱۳۳۹: ۷۴۸-۷۴۶/وصاف، ۱۳۳۸: ۷۰-۶۹)

از آن سوی، براق اکثر شاهزادگان الوس جغتای را با سپاه تحت فرمان آنها گردآوری نمود و در تدارک حمله به قلمرو ایلخان بر آمد. او همچنین از قایدو کمک خواست و قایدو طبق قرار قبلی، برخی از شاهزادگان الوس اوگتای را با او همراه ساخت.^۲ تعداد زیادی از شاهزادگان الوس جغتای و اوگتای^۳ در این سپاه حضور داشتند. (وصاف، ۱۳۳۸: ۷۱) او سپس در اقدام احتیاطی دیگری به صورت محرمانه به شاهزادگان جغتائی حاضر در قلمرو ایلخانی و در رأس آنها نگوید (فرزند موجی بیه،

^۱ بویل بدون ارائه مأخذ و با استنتاجی عجیب هدف او را گردآوری عبادت مقرر برای براق و همسایه شرقی‌اش قایدو می‌داند. (بویل، ۱۳۸۱: ۳۳۵)

^۲ به گفته مورخان، او به این شاهزادگان سفارش نمود که در زمان مقابله با آباقاخان، میدان را ترک و از براق جدا گردند. (رشیدالدین، ۱۳۳۹: ج ۷۴۹/۲)

^۳ از آن جمله: احمد بوری، نیکی اغول و بالغو

فرزند جغتای) که با اردوی اعزامی همراه هولاکو به ایران آمده بود و از طرف ایلخانان، بخشی از گرجستان به عنوان یورت به وی داده شده بود، پیغام داد تا با شورش در گرجستان به صورت همزمان، موجبات گرفتاری و دل مشغولی آباقاخان در دو جبهه را فراهم نمایند. (رشیدالدین فضل‌الله، ۱۳۳۹: ۷۵۰)

براق که در این زمان از همه چیز مطمئن بود، آخرین قدم برای آغاز منازعه را برداشت و با ارسال سفیری به دربار ایلخانی و با تهدید، واگذاری بخش‌هایی از خراسان به الوس جغتای را درخواست نمود. بدین معنی که در هنگام عبور از جیحون به تبسین آقا، حکمران خراسان و برادر آباقاخان پیغام داد که: "از جانبین قواعد خویشی ممهد است و مرغزار بادغیس علفخوار اجداد ما بوده تا در غزنین و کنار سند می‌باید که بادغیس را خالی گردانی تا خشم ما نزول کنند." این جملات به خوبی گویای اهداف لشگرکشی و دعاوی ملکی وی نسبت به خراسان بود. اما پاسخ آباقاخان مبنی بر اینکه: "این ملک از پدر به من میراث رسید و اینجوی ما است امروز به شمشیر داریم و اگر براق قصد ما کند ما نیز دفع او را مستعد باشیم و اگر راه مصالحت و موافقت سپرد ما نیز طریقه خویشان مسلوک داریم." (همان: ۷۵۱) همه امیدهای وی را نقش بر آب کرد و وقوع نبرد را حتمی ساخت.

او با اطمینان از همراهی نگودار، در بهار ۶۶۸ ق. از جیحون گذشت و به سوی مروچق که تبشین اغول، برادر آباقاخان و حکمران خراسان در آنجا انتظارشان را می‌کشید، پیش رفت. تبشین که ظاهراً خود را آماده مقابله با مهاجمان ندید و در انتظار رسیدن برادرش که در چهارم رمضان همان سال از شهر میانه آذربایجان به قصد خراسان عزیمت نموده بود، به مازندران عقب نشینی کرد. (رشیدالدین فضل‌الله، ۱۳۳۹: ۷۵۲)

این زمان، موعد آغاز عصیان نگودار بود، اما با فاش شدن نقشه وی و ظن کارگزاران حکومت ایلخانی به او، تحت تعقیب قرار گرفت و پیش از آنکه بتواند کاری صورت دهد، دستگیر شد و ضمن تقسیم نیروهای وابسته به وی، او را محبوس کردند. (رشیدالدین فضل‌الله، ۱۳۳۹: ۷۵۰) براق که از سرنوشت نگودار بی‌خبر بود و ظاهراً به توفیق وی امید زیادی بسته بود، (رشیدالدین فضل‌الله، ۱۳۳۹: ۷۵۵) به بخش‌های غربی خراسان تاخت و تا توس و نیشابور را گرفت (گروسه، ۱۳۶۸: ۶۰۲) و شمس‌الدین کرت، حکمران هرات را نیز به سوی خود جلب کرد. (رشیدالدین فضل‌الله، ۱۳۳۹: ۷۵۲)

مناسبات الوس جغتای و ایلخانان در عهد آباقا خان (۶۸۰-۶۶۳ق) ۶۱

(۷۵۱) اما ایلخان آباقا، با شتاب و پیش از آنکه ماجرای نگوید منتشر شود، با سپاهیان پرتعداد خود وارد خراسان شد و برای نبردی سنگین آماده گردید. (وصاف، ۱۳۳۸: ۷۳)

اهمیت این لشگرکشی و نبرد برای ایلخانان آنقدر زیاد بود که اکثر مورخان ایلخانی، روایات متعددی با اختصار یا تفصیل در باب آن آورده‌اند^۱ و گویا تصور عمومی ایرانیان بر آن بود که براق فاتح حتمی این نبرد باشد. (تاریخ شاهی قراختائیان، ۲۵۳۵: ۲۸۷)

با سرعت عمل آباقاخان، هم از تسلیم شهر هرات توسط شمس‌الدین کرت جلوگیری شد و هم براق غافلگیر گردید. چنانکه براق تا زمانی که در میدان جنگ با او روبرو نشده بود، آمدن شخص ایلخان به خراسان و میدان مبارزه را باور نمی‌کرد و حتی پیغام‌های ایلخان به خود را بر ساخته و تلبیس ارغون آقا می‌دانست. (رشیدالدین، ۱۳۳۹: ۷۵۷)

آباقاخان در آغاز با ارسال سفیر و پیغام، سعی داشت تا او را به بازگشت و ترک مخاصمت وادار کند و پیشنهاداتی برای صلح با او مطرح کرد. (رشیدالدین فضل‌الله، ۱۳۳۹: ۷۵۶ / سیفی هروی، ۱۳۸۵: ۳۳۲ / بناکتی، ۱۳۷۸: ۴۳۰) تأمل در مفاد این پیشنهادات، حقایقی را درباره این منازعه روشن می‌کند. بر اساس آن، آباقا خان به وی پیغام داد که "یکی از این سه کار اختیار کن: اول صلح تا غزنین و کرمان تا کنار آب سند به تو بدهم. دوم آنکه به سعادت بازگردی و بیلاد و دیار خویش مراجعت نمایی و سیم آنکه رزم را ساخته باشی" این امر نشان می‌دهد که آباقاخان از مشکلات الوس جغتای به خوبی مطلع بود و ظاهراً به آنها حق می‌داد. اما براق به خاطر امیدواری زیاد به شورش نگوید و همچنین تردیدی که در باره حضور ایلخان در خراسان داشت، تصور می‌کرد که بتواند دستاوردی فراتر از مشکلات الوس را کسب کند. لذا این پیشنهادات را رد کرد و حتی جاسوسانی جهت تحقیق در باره حضور آباقاخان در خراسان گسیل نمود. دستگیری جاسوسان به آباقاخان فرصتی داد تا با انتشار شایعه حمله خان الوس جوچی به قفقاز و لزوم بازگشت آباقاخان، جاسوسان و به تبع آن براق را گول زند و در دام حيله جنگی مهیبی که اندیشیده بود، اندازد. (رشیدالدین فضل‌الله، ۱۳۳۹: ۷۵۸-۷۵۷)

سپاه جغتائی مغرور از این خبر، هرات و نواحی پیرامون آن را مورد حمله قرار دادند و تدارکات و ادوات برجای مانده از اردوگاه به ظاهر متروک ایلخان را به باد غارت

^۱ از آن جمله به مورخان زیر می‌توان اشاره کرد: ابن فوطی، وصاف، سیفی هروی، یزدی، مستوفی، شبانکاره‌ای بناکتی، کرمانی، نطنزی، فصیح‌خواری و میرخواند.

گرفتند که یکباره سپاه ایلخان از کمین گاه برون بسته و آنها را مورد حمله قرار دادند. (شبانکاره ای، ۱۳۶۳: ۲۶۴) سپاه براق علیرغم اینکه غافلگیر و مبهوت شده بودند؛ به حکم انتظام، روحیه جنگنده و توان نظامی خوب موفق شدند جناح سپاه آباقا را وادار به عقب نشینی کنند. اما سران سپاه ایلخان که خود را در آستانه شکست عظیمی می‌دیدند، با یادآوری دلاوری‌های مغولان و چنگیز خان و ایراد سخنان پر شور به تقویت روحیه و انسجام سپاه خود پرداختند. اندک مقاومتی از سوی آنها کافی بود تا نیروهای نامتجانس سپاه براق که هر کدام زیر فرمان یک شاهزاده با اهدافی خاص با او همراه شده بودند، از هم بپاشد. لذا با حمله سپاه ایلخان، نظم و آرایش جغتائی از هم گسیخت و با حمله شخص آباقا، دشمن از جا کنده شد و شکست خورد. (مستوفی، ۱۳۶۴: ۵۹۱/رشیدالدین فضل الله، ۱۳۳۹: ۷۵۹)

براق نیز که اسبش را از دست داده بود و پیاده در اردوگاه افتاده بود و نزدیک بود به اسارت درآید، تنها به کمک یکی از سپاهیان قراوناس نجات یافت. او پس از این شکست و بی وفائی شاهزادگان متحد خود بر اثر ناراحتی فلج شد و در بستر افتاد و علیه متحدان خائن از قایدو کمک خواست. قایدو نیز به ظاهر برای کمک به او و در واقع برای محاصره‌اش سپاهی فرستاد و در همان شب براق درگذشت. (رشیدالدین فضل الله، ۱۳۳۹: ۷۶۵-۷۶۴)

واکنش ایلخان

متأسفانه منابع از اقدام ایلخان پس از شکست براق خبری به دست نمی‌دهند، با این حال به نظر می‌رسد که ایلخان مسافت زیادی را به تعقیب سپاه منهزم نیز نپرداخته است. اما با توجه به آنکه، ایلخان به درستی از شرایطی که الوس جغتای را به حمله علیه خراسان وا می‌داشت، آگاه بود. با درستی و درایت، مساعی خود را به رفع این شرایط و زمینه‌ها معطوف کرد و از سه طریق برای نیل به این مقصود وارد عمل شد:

۱- تخریب پایگاههای نظامی الوس جغتای

ایلخان و درباریان او برای مقابله با چنین تهاجماتی تصمیم گرفتند با ناتوان ساختن ماشین جنگی دشمن از گرد آمدن لشکر و فراهم شدن تدارکات برای چنین

مناسبات الوس جغتای و ایلخانان در عهد آباقا خان (۶۸۰-۶۶۳ق) ۶۳

لشگرکشی‌هایی جلوگیری نمایند. بنا براین، دو سال بعد از جنگ (۶۷۱ق.)^۱ با استفاده از آشفتگی‌هایی که در قلمرو الوس جغتای ایجاد شده بود، آقبک محافظ جغتائی قلعه آمویه را به اطاعت خود درآوردند. درباریان با بیان این دیدگاه که لشگرهای الوس جغتای و الوس اوگتای از بخارا به عنوان یک مرکز نظامی و تدارکاتی عمده برای حمله به خراسان استفاده می‌کنند، پیشنهاد لشگرکشی به آن شهر را مطرح نمودند. (وصاف، ۱۳۳۸: ۷۷) آباقا با آگاهی بر این موضوع که تنها راه ایمن ماندن از تجدید حملات جغتائیان غلبه بر بخارا و در صورت عدم موفقیت تخریب آن شهر است با این پیشنهاد موافقت نمود و یسودار اغول حاکم خراسان را همراه وی به بخارا فرستاد و دستور داد که سکنه شهر را به خراسان کوچ دهند و در صورت مخالفت، آنها را غارت کنند و شهر را ویران سازند.

در این زمان امیرمسعود بیگ یلواج به اردوی قایدو رفته بود. آقبک خدمتگزارش را به بخارا فرستاد و فرمان آباقا را به مردم عرضه کرد، اما اوباش بخارا او را به قتل رساندند. پس از این واقعه، آقبک با سپاهش به بخارا حمله‌ور شد. مردم بخارا دروازه‌ها را بستند و یک روز تمام با هم جنگیدند. سرانجام مردم بخارا راضی به صلح شدند و دروازه‌ها را باز کردند. آقبک در اول رجب ۶۷۱ق. وارد بخارا شد و دست به قتل و غارت زد. در این حین خبر رسید چاپای و قپان فرزندان الغو با سپاه خود به طرف بخارا می‌آیند. آقبک با شنیدن این خبر سپاهیانش را جمع کرد و با غنایمی که به دست آورده بودند، عقب نشینی کرد. (رشیدالدین فضل الله، ۱۳۳۹: ۷۶۹-۷۶۸)

۲- استفاده از روابط دیپلماتیک

آباقا خان با آگاهی از شرایط الوس و در اقدام دیپلماتیک شایان توجهی سعی کرد به نحوی این زمینه‌ها را زائل سازد. در این میان دستیابی الوس جغتای به هند و تداوم فتوحات خود در آنجا به عنوان یک راه حل بسیار موفق و اساسی به شمار می‌رفت. از طرفی دیگر، چنانکه گفته شد در این زمان سرزمین‌های مجاور مرز هندوستان در دست نگویدریان بود که به اطاعت از ایلخان نیز تن نمی‌دادند، لذا آباقاخان

^۱ به رغم آنکه رشیدالدین و وصاف به عنوان دو مورخ اصلی، این تاریخ را آورده‌اند. اما مستوفی (۱۳۶۴: ۵۹۲) ویرانی بخارا را به ماجرای تارائی نسبت داده است و فصیح خوافی (۱۳۳۹: ج ۲/ ۳۵۱) این واقعه را به تاریخ ۶۸۱ق. (یعنی ده سال بعد) آورده است، در حالی که آباقاخان در ۶۸۰ق. از دنیا رفته بود و آن زمان نبوده است.

سعی کرد تا با ایجاد پیوند میان الوس جغتای با نگویدریان و سوق دادن آنها به سوی حمله به هند، به دو هدف اصلی خود نائل آید. از یک سوی، با پیوند دادن الوس جغتای به مرزهای هند و زمینه اشتغال آنها به فتوحات جدید به رفع یکی از مشکلات آن الوس کمک می‌کرد و از سوی دیگر، به دست آنها تاخت و تاز نگویدریان خودسر در ایلات قلمرو ایلخانی را توسط جغتاییان مهار می‌ساخت. بدین منظور از سال ۶۶۹ ق. به بعد، همیشه یکی از سران ایلات جغتائی را به خود جلب می‌کرد و ریاست نگویدریان را به آنها واگذار می‌نمود و آنها تا پایان قرن هفتم با حملات مداوم به مرزهای هند، برای گشودن راهی جهت نفوذ در آن سرزمین تلاش می‌کردند. (رشیدالدین فضل الله، ۱۳۳۹: ۵۴۸-۵۳۹)

۳- از بین بردن جاذبه‌های اقتصادی خراسان

ایلخان در سومین اقدام خود برای حل معضل حملات جغتائیان، سعی کرد تا با از بین بردن جاذبه‌های اقتصادی خراسان که موجبات تحریک جغتائیان برای حمله به آن سامان را فراهم می‌آورد، از تداوم این حملات جلوگیری نماید. او ابتدا تصمیم گرفت که هرات را به عنوان مهم‌ترین رکن اقتصادی خراسان آن روزگار ویران کند و سکنه‌اش را به نقاط دیگر کوچ دهد تا بهانه لازم را از جغتائیان برای تداوم و تجدید منازعات سلب کند. (سیفی هروی، ۱۳۸۵: ۳۵۲) البته با نظر برخی از درباریان، از این اقدام منصرف شد. اما به نظر می‌رسد که از آن پس با نوعی بی‌اعتنایی نسبت به خراسان از ادامه فعالیت‌های عمرانی در آن ایالت خودداری کرده باشد.

پیامدهای منازعه

این منازعه که مهم‌ترین نبرد ایلخانان محسوب می‌شد، برای هر دو طرف نبرد پیامدهای شگرفی داشت که می‌توان به شکل زیر آنها را دسته بندی نمود:

- ۱- نخستین پیامد آشکار این منازعات، وارد نمودن آسیب جدی به ماشین جنگی الوس جغتای و در عین حال ناتوان ساختن براق در حل مشکلات الوس بود. در نتیجه این امر، شاهزادگان الوس پراکنده شدند و هر یک به سوئی رفتند. چنانکه برخی از آنها به قایدو و الوس اوگتای، برخی به الوس جوچی و دشت قبیچاق، برخی به نزد قویلای قآن در چین و گروهی به دربار ایلخانان پناهنده شدند. در نتیجه "چنان بعد

مناسبات الوس جغتای و ایلخانان در عهد آباقا خان (۶۸۰-۶۶۳ق) ۶۵

المشرقین در میان ایشان واقع شد که متعرض سلام و پیغام نیز نگشتند". (نطنزی، ۱۳۸۳: ۸۵-۸۴)

۲- دیگر پیامد مهم این منازعات، تأثیری تناقض آمیز بر اوضاع سیاسی و اجتماعی خراسان بود. بدین معنی که لزوم آمادگی در برابر تجدید منازعات الوس جغتای ایجاب می‌کرد تا با سپردن حکومت آن به شاهزادگانی که قرار بود در آینده ایلخان شوند، در عمل این منطقه به عنوان ایالت ولیعهد نشین درآمد و این امر، بیانگر اهمیت سیاسی این ایالت بود. (رشیدالدین، ۱۳۳۹: ۸۵۱-۸۵۰) اما از آنجا که فعالیت‌های عمرانی و ساخت و ساز و توسعه مناطق شهری و روستائی در این ایالت ولیعهد نشین می‌توانست به تحریک جغتائیان در حمله به آن ناحیه منجر شود، نوعی بی‌توجهی عامدانه ایلخانان به خراسان و در نتیجه عقب ماندگی نسبی این ایالت در مقایسه با دیگر مناطق ایران را در پی داشت. این قضیه را از آنجا می‌توان استنباط کرد که شهرهای بزرگ مرو و بلخ در عهد ایلخانان هیچ‌گاه بازسازی نشد و تا آخر عهد آنان ویران مانده بود. (مستوفی، ۱۳۶۲: ۱۵۷) به دنبال چنین وضعیتی، خراسان که پیش از ایلغار مغول بدون تردید مهم‌ترین ایالت در بخش شرقی قلمرو اسلامی بود، به چنان فقر اقتصادی مبتلا شد که تا پایان عهد ایلخانان از پرداخت مالیات به خزانه مرکزی معاف بود. (مستوفی، ۱۳۶۲: ۱۴۲) مالیات‌های گردآوری شده آن ایالت، حتی کفاف هزینه‌های جاری حکومت ایلخانی در آن منطقه را نمی‌داد و از خزانه مرکزی به آنجا کمک هزینه پرداخت می‌شد. (رشیدالدین فضل الله، ۱۳۳۹: ۸۶۵)

۳- به نظر می‌رسد که نتیجه قابل توجه دیگر این منازعات حفظ هویت ایران و ایرانی بود. تا این زمان، همه اقوام و ملل تحت فرمان در حکومت یکپارچه مغولان با یکدیگر آمیخته شده بودند و با داشتن فرمانروای واحد، همه نواحی جزو یک قلمرو به شمار می‌رفتند. اما با این اقدام ایلخان و استواری تصمیم و رفتار وی در مهار دعاوی جغتائیان، برای اولین بار در دوره مغول، سرزمین‌های بین جیحون تا فرات که جزو قلمرو ساسانی بود، تحت فرمان ایلخان قرار گرفت و از دیگر نواحی قلمرو مغولان متمایز گردید.

نتیجه گیری

تشکیل حکومت ایلخانان در ایران از آن جهت که نفوذ و ادعای جغتائیان را در شرق ایران و خراسان محدود می‌کرد، با منافع آنها سازگاری نداشت و این مسئله موجب تنش بین طرفین گردید. نخستین برخورد آنها در زمان حکومت آباقا در ایران و براق در اولوس جغتای بود. ضعف سیاسی الوس جغتای نسبت به سایر الوس های مغولی در اثر اختلافات داخلی، رقابت و درگیری‌های مغولان، موقعیت خاص الوس و حق مداخله همه مغولان در آن از یک سو و حملات و فشار الوس های اوگتای و جوچی و نیز کمبود مراتع و دیگر مایحتاج زندگی از سوی دیگر، آن الوس را به فقیرترین دولت مغولی تبدیل کرد. بنا براین، براق خان پس از رسیدن به خانی الوس در جستجوی راه خروج از این مشکلات بر آمد و با توجه به موقعیت مناسب اقتصادی خراسان، حمله به آن منطقه و آغاز منازعه با ایلخانان را در رأس برنامه‌های خود قرار داد.

آباقاخان با بهره وری از تمام نیروی جنگی خود و با خنثی نمودن نقشه‌های براق، او و سپاهش را ناکام گذارد و پس از آن با عملیاتی تلافی جویانه علیه الوس جغتای، چنان نیروی آنها را در هم کوبید که تا دو دهه بعد توان تعرض به قلمرو ایلخانی را نداشتند. پس از این واقعه، خان الوس جوچی پیام تبریک برای ایلخان فرستاد و قایدو نیز با اظهار دوستی نسبت به آباقاخان، به الوس جغتای بی توجهی نشان داد. فرجام سخن اینکه در دهه ۶۶۰ ق. الوس جغتای در نهایت ضعف قرار داشت و در بین دولت‌های مغولی تنها افتاده بود و سه الوس دیگر علیه آن با یکدیگر متحد شده بودند و فشار آنها عرصه را بر الوس جغتای تنگ کرد. بنا براین می‌توان گفت که اختلافات الوس جغتای با ایلخانان، نخست از مسائل ارضی که در درون خود مسائل اقتصادی و قومی را نیز به همراه داشت. آغاز شد و آن گاه اختلافات سیاسی و نظامی را به دنبال آورد.

منابع و مأخذ

- ابن عبری، ابوالفرج (۱۳۷۷). *مختصر تاریخ الدول*، ترجمه: عبدالمحمد آیتی، تهران: علمی و فرهنگی.
- _____ (۱۹۸۶م). *تاریخ الزمان*، نقله الی العربیه: الأب إسحق أرمله، الدكتور جان موريس فییه، بیروت: دارالمشرق.
- ابن فوطی، عبدالرزاق بن احمدشیبانی (۱۳۵۱ق). *حوادث الجامعه و تجارب النافعه فی المائنه السابعه*، تصحیح و تعلیق: مصطفی جواد، بغداد: مکتبه العربیه، مطبعه الفرات.
- اسفزاری، معین الدین محمد زمجی (۱۳۳۸). *روضات الجنات فی اوصاف مدینه الہرات*، تصحیح و تحشیہ: محمد کاظم امام، تهران: دانشگاه تهران.
- اشپولر برتولد (۱۳۸۴). *تاریخ مغول در ایران*، ترجمه: محمود میرآفتاب، تهران: علمی و فرهنگی.
- الیاس. ن- راس دنیسن. (۱۳۸۳). «سلسله جغتائی» در مقدمه تاریخ رشیدی، به تصحیح: عباسقلی غفاری فرد، تهران: میراث مکتوب.
- بارتولد، واسیلی. (۱۳۶۶). *ترکستان نامه*، ترجمه: کریم کشاورز، تهران: آگاه.
- _____ (۱۳۰۸). *تذکره جغرافیائی تاریخ ایران*، ترجمه: حمزه سردادور، تهران: چاپخانه اتحادیه.
- بناکتی، داود بن محمد (۱۳۷۸). *روضه اولی الالباب فی معرفه التواریح و الانساب*، به کوشش: جعفر شعار، تهران: انجمن آثار و مفاخر فرهنگی.
- بویل. جی. آ. (۱۳۷۱)، «تاریخ سیاسی و دودمانی ایران در عصر مغول»، در تاریخ ایران کمبریج، ج ۵، گردآور ی: جی. آ. بویل، ترجمه: حسن انوشه، تهران: امیر کبیر.
- _____ (۱۳۸۰). «جوینی و رشیدالدین» در اشپولر و دیگران، *تاریخ نگاری در ایران*، ترجمه: یعقوب آژند، تهران: گستره.
- تاریخ شاهی قراختایان* (۲۵۳۵). به اهتمام و تصحیح: محمد ابراهیم باستانی پاریزی، تهران: بنیاد فرهنگ ایران.
- جوزجانی، منهاج سراج (۱۳۶۳). *طبقات ناصری*، به تصحیح: عبدالحی حبیبی، تهران: دنیای کتاب.
- جوینی، عطاملک (۱۳۷۵). *تاریخ جهانگشای*، به تصحیح: محمد قزوینی، تهران: دنیای کتاب.
- خیراندیش، عبدالرسول (۱۳۷۹). *شکل گیری مرزهای دولت ایلخانان مغول ایران*، تاریخ ضمیمه مجله دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشکده ادبیات تهران، سال ۱، شماره ۱.

۶۸ فصلنامه تاریخ روابط خارجی، س ۱۳، ش ۵۰، بهار ۱۳۹۱

- رشیدالدین فضل الله (۱۳۶۷). *جامع التواریخ*، به کوشش: بهمن کریمی، تهران: اقبال.
- زکی، محمد حسن. (۱۳۶۳). *تاریخ صنایع ایران بعد از اسلام*، ترجمه: محمد علی خلیلی تهران: اقبال.
- سیفی هروی، سیف بن محمد (۱۳۸۵). *تاریخ نامه هرات*، به تصحیح: غلامرضا طباطبایی مجد، تهران: اساطیر.
- شبانکاره‌ای، محمد بن علی (۱۳۶۳). *مجمع الانساب*، به تصحیح میر هاشم محدث، تهران: امیر کبیر.
- عباسی، جواد و حسن دهنوی. (۱۳۸۹). «*روابط الوس جغتای با ایلخانان و عوامل مؤثر بر آن*»، تاریخ اسلام و ایران، سال ۲۰، دوره جدید، شماره ۶ (پیاپی ۸۵).
- _____ (۱۳۹۰). «*مناسبات ایلخانان و جغتائیان در عهد فرمانروایی سلطان محمد الجایتو*»، پژوهش‌های تاریخی دانشگاه اصفهان، سال ۳، دوره جدید شماره ۱ (پیاپی ۹).
- فصیح خوافی. (۱۳۳۹). *مجمل فصیحی*، به کوشش: محمود فرخ، مشهد: باستان.
- فیاض انوش، ابوالحسن (۱۳۸۸). *خانات چغتای*، دانشنامه جهان اسلام ج ۱۴.
- کرمانی، ناصرالدین منشی (۱۳۶۲). *سمط العلی للحضرة العلیاء*، به تصحیح: عباس اقبال تهران: اساطیر.
- گروسه، رنه (۱۳۶۸). *امپراتوری صحرانوردان*، ترجمه: عبدالحسین میکده، تهران: علمی و فرهنگی.
- مستوفی، حمدالله (۱۳۶۴). *تاریخ گزیده*، به تصحیح: عبدالحسین نوائی، تهران: امیر کبیر.
- _____ (۱۳۶۲). *نزهة القلوب*، به تصحیح: گای لسترنج، تهران: دنیای کتاب.
- مورگان، دیوید (۱۳۸۰). *مغول‌ها*، ترجمه: عباس مخبر، تهران: نشر مرکز.
- میرخوانده، محمد بن خاوند. (۱۳۸۰). *روضه الصفا*، به اهتمام: جمشید کیان فر، تهران: اساطیر.
- نطنزی، معین‌الدین (۱۳۸۳). *منتخب التواریخ*، به اهتمام: پروین استخری، تهران: اساطیر.
- وصاف الحضرة، فضل‌اله بن عبدالله. (۱۳۳۸). *تاریخ وصاف الحضرة*، به اهتمام: محمد مهدی اصفهانی، تهران: کتابخانه ابن سینا و کتابخانه جعفری تبریزی.
- یزدی، شرف‌الدین علی (۱۳۸۷). *ظفر نامه*، به تصحیح: سید سعید میر محمد صادق و عبدالحسین نوائی، تهران: کتابخانه، موزه و مرکز اسناد مجلس شورای اسلامی.

Barthold, v.v. (1956). **History of semirchie**, in Four Studies on the history of Central Asia, translated to English By minorsky, Leiden.

Marco polo. (1946). **the travels of marco polo**, translated and edited by William marsden, re-edited by Thomas wright, London, temple press letchworth.